

# سلطان الشهادة وحيو الشهادة

شرح احوال بزرگترین ملکوت الهی حضرت سلطان الشهادة وحيو الشهادة

اشخاص فیلسوف جان حضرت خلدی

شهرین شهرین و جاوید الایالات طاهر محمدی و در کل خورشید  
 معطر از نور است که در تمام دو حضرت شهیدان حضرت حسین  
 دستار مولود است که در اصفهان از اهل عطفه ایران بود  
 و در شرافت عزت و در مقام از همگان و در مقام از حضرت زهرا  
 دو کوی خست بود در آنجا ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ که وضع طوع  
 فی حقیقت بود احوال این دو در انوار الهیه منور و طبع هدایت منزلت  
 و اختصاص یافتند و در ۱۸۴۱ که حضرت یار بعلت ضیقها و احوال اسلام و حکم  
 حکومت از طرف خود مدینه شیراز خارج و با اصفهان و رود نمودند و تشنگان  
 سبیل معرفت طالبان حقایق دینان در آنجا در آنجا حضرت بمقصود  
 فانی و سیرت میگشتند و در آنجا در آنجا میرزا ابراهیم شیخی از حضرت الهیه  
 خویش و وقت نمود و کلمه را با نوار خود و مشهور ساخت در آنجا مطالع  
 و عطا از اهل عطفه و در آنجا و به امر پیرایه ناز بود و از آنجا انوار  
 ساخت غیر آن عالم را سید خاتمیه روشن فرمود چنانچه باقی این امر  
 مشهور و در پیرایه الهی غلبه یافت و شجر بارود بودند و پس از آنکه  
 حضرت بهاء الله حکیم و تبعید حکومت ایران از آنجا سرگرم و مرکب  
 مبارک در ۱۸۵۲ در بغداد نزول اجلا نمود و در آنجا در آنجا مطلع  
 انوار هدایت و مرکز شرف حقیقت و مرجع صاحبان دینان و در آنجا بود نوبت آن  
 دو برادر مغال از اصفهان سفرو نمودند و اوقات چندینه پیشگاه حضور مشول  
 و حقیقت معلوم نمودند و از آنجا در آنجا در آنجا از سر حقیقت الهی بودند  
 و از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 کامیاب شدند و از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 قبول و استیجاب فانی گشتند و چون بر ابعثت باصفهان کردند و با اصفهان از  
 باد و جناح قوی با روح ترقی مگر و مگر و در پیروان بودند خلق جدیدی که  
 میشوند روح بومی در آنجا که عقیده طبع داشت و جهشان مستقر  
 نغمه و آواز الهی بود و طوبیای الهی انوار حقایق صورت ملامت او روشن و احوال  
 مانند گلشن است شیرین و بیاض و دلشیرین سخن فکر و قلب عالم از جواهر  
 ثمینه معرفت و احوال و حقایق بقاء الله و مستغنی از اسوا و مع ذلك  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 مکتب و دولت از هر جهت متواتر و متوالی رسید چنانکه جاه و جلال و  
 فراوان حاصل و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 مهم نمودند و با همگان و اعظم از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 و بر رابطه طرف احتیاج و اعتماد و ملاحظه بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 فقر بود و ملاذ ایام و احوال و سگر هر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 قصر در نامه و طیب هر چیزی بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 سالی را محرم غم نمودند و محل سید هر ما یون بودند با وجود و کرمشان

بر روی هر کس مفتوح بود حدی که در سینه شیطانی در اصفهان داد این دو  
 برادر خلق گریسته را نیز با هم آوردن ازوفه و بخشیدن فقری  
 نگاهداری نمودند و از عداوت هلا دادند و با آنکه در آنجا در آنجا  
 همان تعبیه مردم بر ضد ایشان بسیار شد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 همی حکم تکفیر و قتل میدادند و حکومت وقت نیز طوع عام کرده اجری میبود و هر روز  
 اجدا انواع و اقسام قتل و بربانیان بیامع عالمی را بر سر ایشان میزدند  
 که از اینجهاد رصدا اولیاد بود چنانچه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 القوا شد و نفوذ اسلام بکرات و مراتب افتاد و انوار موجب قتل عدده کثیری از  
 این طایفه گشت و بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 بجز آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 و حال او بیشتر که بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 مشروع مطلق از حضرت بهاء الله که عنوان تنبه و هدایت صادر نمودند  
 همه جهان نام کتاب شیخ با رساله امیر الهیه معروف است و نیز حکومت  
 اصفهان در تصرف خود سرانجامه یا شاهزاده مستبد ظالم شهوت  
 طبع کای بود که نفوس کثیری را بلا جرم معدوم نمود و اموال عباد را برود  
 و گویا از اینجهاد غرض ظهور و ستم بر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 جود و ستم همین عالم و حاکم نهادن گشته شود کتابی ضخیم و حجیم کرد و در همین  
 روزگاری دو برادر از پیروان خود از برای عموم بهائیان باز داشته  
 و در احوالی و وظائف بهائیت خویش میگویند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 زمین بودند که بعد از این امر مبارک در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 از جمیع دشمنان جمله هجوم بر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 حمایتی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 بهائی و عطفه و جمیع مرجع شهرده میشد و ابدان صوف و عراس از  
 عداوت ملاها و هجوم عالمه ناسر نداشتند و چنان سر مست یا به  
 محبت و ایمان بودند که خود را یکی فراموش کردند و گویا در زمین نبودند  
 بلکه در فضای بیابان دیگری در پیروان بودند چنانچه عرضی بی حضور  
 حضرت بهاء الله در ایام توقف مبارک در بغداد عرضه داشتند و آنجا  
 شهادت و بر بخت خونشان را برای نوشیدن امیر الله و صعود ملکوت  
 الله نمودند و فی الحقیقه در عالم جان وفود بمقام شهادت حقیقی  
 یعنی انقطاع از اراده و بلوغ و فناء در اراده حق رسیده بودند که  
 آرزو مند این شهادت گشتند و حال بر اینها در آنجا در آنجا در آنجا  
 تا در ۱۸۷۸ که واقعه هاله عجیبه آن دو برادر واقع شد و شرح آن  
 اینست که در همانندینه اصفهان یک پیشوا و اسلامی شدید نفوذ  
 کثیر القوی بود که از کثرت اتباع و شدت نفوذش شاهزاده حاکم  
 متقدم نیز ملاحظه داشت مشارالیه که حضرت بهاء الله  
 و بر اقیانوس [ مادر خوش خط و حال بر زهد خوانند طرف عباد  
 با آن دو برادر بود و املاکش در سر پرستی ایشان واقع و متدبیر جالب  
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 مذکور مطالبه و چون درخواست پیشوا و برادر را خیالی شیطانی بنظر  
 آمد و مصمم شد که آنها را بجهنم انداخته و با مرالهی ایشان برادران  
 ادا و برون مذکور سرباز رده دست تعدی با موالی با حقه اینها در آنجا  
 نماید لذا این فکر شیطانی خویش را با شیخ ذبیحان الذکر سر ادریس

نهاد و مشاریه با برادر کمال عدالت و خونخواهی کردند و بر امانت خود دردی  
خوش آمد و در ساختن و غیره و بعد بران عمل شایع مصمم شدند و متفق  
باشاهزاده حاکم ملاقان کرده و مهر ازین برادر مکتوم برداشتند و عنوان  
نمودند که اینان بواسطه اهمیت مقام و محبوبیت عاوه و حصا الحسنة  
که دارند مردم را متوجه با امر حضرت پناه الله جلب و جذب می نمایند و اسلا  
امریان میبرند لذا وظیفه شما است که قیام کنید تا ایشان از اقله و جمع کنیم  
شاهزاده در ابتدا تانی نمود و بعد از چند روز متعذر گشت اول آنکه  
کسی از ایشان عملی نکرده بود بلکه بحاصل و احوالی که مریض و اطفال است  
آراسته اند سرچیه جری توان ایشان از معدوم داشت در جواب گفتند  
که هیچ جری اعظم از خیرج از رقیه اسلام و ورود در نظر امر جدی نیست  
شاهزاده گفت تا یا ایشان از خدا و حضرت محمدند و این مسئولیت هرگاه  
خدا و بدی دارد در جواب گفتند که جواب آن را ما و وزیران در گردن ما  
چه که قائل حقیقی ما هستیم و رفتا که دل بی صبر و قهری در شهادت  
انان داشت دست بگردن خود گذاشت اشارت با اینکه من مسئول آنم و در  
مشیم شاهزاده گفت ثالثا ایشان طرف حنا با قیام بر لادند و السنة  
واقعه موجب جانشین قیام و ارتقاء صدای آنان میشود و شاید شخص  
شاه بازخواست نماید جواب دادند که ما مسئولیت بر اینها ما در عهد  
گرفته و سندی میبریم که جواب قیام شاه را خودمان بریم لذا  
بخط خودشان سند سپردند و شاهزاده را تطبیح کردند که از اموال  
شیران ایشان نصیب و افزای برای او خواهد شد از این رو شاهزاده  
نیز با آنان همراهی و مساوات کردید و متفقاً مصمم بر این عمل گشتند و فر  
داشتند که بحال مطالبه مکتوم بردارند که احدی از آن مطلع نشود  
تا آنکه روز مولد حضرت محمد که عید معتاد است سید و عاده  
مردم بملاقات حاکم و علمای روند در حضور مکتوم جمعیت عظمی از  
طبقات مختلفه مردم حاضر بودند دسته های از عنوانان شاهزاده  
حاکم نیز حاضر و مهیا و اوضاع را نوعی مرتب کرده بودند که چون آن  
دو برادر حسب الرسم بملاقات رفتا بریانند آنرا از احوال و دستگیر  
نمایند آن روز اتفاقاً برادر که ترمجور با شهدا و با برادر کوچکترشان  
بآن حضور و آمدند و در آنجا که نشسته و مشغول بشربچای بودند  
رفتا بناه و تطبیح شد و میگردانید که شما بیگانه ای و کافر و نجس و مضل  
مسلمانان هستید حکم داد که در غنچه ظرفهای چای را از دست  
گرفته دور انداختند و آن دو برادر را جمع و ایشان را شاهزاده حاکم بحال  
نوهین بحضورش کشانند و چون رفتا از برادر بزرگتر و الا که هر  
سلطان شهدا خریدند جمعی را تجسس و تفرص گشت تا خبر رسید  
که منظم له دخانه یکی دیگر از ملاهای شهر بدایه باشد لذا جمعی از عنوانان  
خود را برای دستگیر کردن ایشان از عالم مذکور ارسال داشت و کن  
آن عالم کمال دوستی با سلطان شهدا داشت و خوشنود است  
انکار و اخلاق و معارفش بود و کمال احترام و مروت می نمود و ایشان  
نیز لدی لور بود با او گفته بودند که امروز واقعه ها تمام بدین  
رفتا و قطع بانواله واقعه خواهد شد برای شهادت من  
فیه حکم دیده است عالم مذکور بواسطه تقرب خویشی که با  
داشت و از این رو مطمئن بود ایشان را دخانه خود را مأمور قرار داد

و یاد نگرفتیم اظهار نمود که سر شاهزاده را از زین سینه رقتش  
اطلاع خواهم داد و نخواهم گذاشت مگر و می واقع شود در آنجا  
همه عنوانان رفتا که بطلب آمده بودند و خنده شد عالم  
مذکور تکلمی گفتگان خود سپرد که آنان را جوابی پاس دادند لذا آنان  
مراجعت بر رفتا کرده و شرح ماجری گفتند و او شاهزاده را  
از واقعه احوال و به تبه عالم مذکور اصرار نمود شاهزاده فوراً یکی  
از بزرگترین گفتگان شدیدی خود را باقی او را از صدق تر غافلان مخصوص  
بخانه مشاریه بدستگیری سلطان شهدا حکم آکید داد و کتوبی بحال  
مذکور نوشت و او را تخریب نمود که حمایت نماید چه که مخالفت مصمم  
و اتفاق اینچنین ملاهای متفذلک که عاقبت پس خیم دارد و چون آن  
مأمورین غلاط و شداد مان خانه سر از بر شدند و عالم مذکور تقصیر  
دانستند چار کال حرن و حضرت نزد سلطان شهدا واقعه را اظهار  
داشت ایشان جز و بی الا بلکه با کمال خود بینی از امان بیرون روند  
و بسوی قریان گاه عشق شتافتند و آنکه مأمورین و بر  
مانند مجرم شدید التقصیری احاطه نمودند و مجرم حکم کشیدند  
در آن حالت حزن و حسرت آنگیز که ایشان را میبردند انبوع مردم در کوه  
و برزن برآمده و آنگشت حیرت و عبرت بدندان بگریه و بر میگرفتند  
ولی خود چندان شاهان و پاس گویان بود که گویا بزرگ عیشت  
و سرور میرفت چون بقرب سرای عالی حکومتی رسیدند در حضور ناس  
سامت و بعضی ملبوس شسته خود را بهمان گماشته شاهزاده بزرگتر  
نمود و لب بجزر کشید که حال پیش از این قدر می نمود و چون وارد در  
محضر حکومت شد برادر او را آنگاه مشاهده کرد شاهزاده حاکم بجزر حضور  
با او بی نهایته را گذاشت و راجع بامو عقیده و ایمانش تطبیح و زشت  
گویی آغاز نمود ایشان با کمال ادب اظهار داشتند که حضرت و الا اگر شما هم  
میدانستید آنچه را می میدانم اید چنین سخنان کالیق و کلمات ناصواب  
بر زبان می آورید از این سخن شاهزاده سخت در غضب شد و با یک  
و چوب دست سر و صورت و بدنش را ضرب شد و جرح نمود و سخت  
گرفتند انرا الهوتی نماید و کلمات نامشایسته گوید ایشان سکوت  
اختیار کردند و شاهزاده سخت در غضب بود آن عالم سابق  
الذکر بحال حاضر بود خون دیدنش شدت عطش زبان در کاش  
خشکیه فرمان داد آب حاضر کردند ایشان آب را گرفته و با کمال ادب  
کام و لبی تر نمود شاهزاده در کمال حیرت و تعجب بان عالم گفتند که  
که حتی چنین حالتی از ادب و اخلاق حسنه یک که شمار ایشان است دست  
بر می دارند بلکه چون خان استرایی در میان امان و پای رفتا  
در کیش و آیین را شامه کرده با همه شخم فرمان دوتا آن برادران  
در مجلس سخت در بنده بجزر گران گشت و در فر ایشان نجا اگر با سها نشان  
در آورده بودند و از آن سو رفتا گروهی از گفتگان خود را بفرستاد  
که در خانه ایشان بختند و اهل و عیال و اطفال صغار را که در حال خوف  
شدید را اضطراب و گریه بودند با جبار سخت در نقطه جمع و محصور  
بموانع نموده و مدتی آنان را گرسنه و تشنه در آن حال نگاه  
داشتند تا آنچه از نفوذ و جواهر و امانات البت بود تا لان و تاراج  
کردند و بعد بجزر بجزر ایشان رفته آنچه یافتند بر بردند و خود

کسی محسوس نشد و آنچه از اناد و قهر و برت که در جب و عمل  
برادران بود اخذ نمود و نیز بازار آنچه اسامی آنکه نزد صرفا  
و غیر هم دانستند گرفت و حتی همان روز شتران با کیش مخصوص  
که معدودی کثیر بودند صط عمده محسوس خودش داشت و در آن  
مدتی که ایشان محسوس بودند عمارت بلاد تلگرافان منعده باشا از  
حاکم مخایره کردند که حده ایشان موجب حاشیت مالی و روح کلی  
تجارت و شت و شد که از طرف شاه نیز تلگرافی باشا اعزاده رسید که  
مطهران روانه کند و بطبع اموال و بیم از عاقبت مخالفت دست و رفتن  
و مرا با لایحه برآید که در اعدایشان شایسته و گناه را نماند و در  
ذات و رفتن که گذارد و وصول تلگراف را بعد وقوع واقعه اظهار دارد  
اگرچه در آن وقت جنایا و آن دو نفر گوار اصرار میکرد که تیری  
از امر الهی نمایند و نجات و خلاص یابند و حتی همت میکردند با  
نیتیم که استخوانم در هر وقت آن دعوت استقامت نماید و با  
نمودند و با او این گفتند که نهایت آرزوی ما اینست که محسوس در محبت  
منظور حقیقت و نشر عالم الهیه اش فدایم و اخیرا ضداد که مبلغی از آن  
بستاند و تیری و نشان صرف نظر نماید و مبلغی از آن و چون مقرو را که قریب  
سیزده هزار دالر بود دریافت و بر او که چکشان میر السمهیل از آن  
به بیرون داد که باقی وجه را در هم آرد و لذت و رفقا و که در شهادت  
مجلس تمام داشتند در روز هفتم مجلس مجلسی در حضور شاه اعزاده گردیده  
و محسوس کثیری از ملاها اهل تیری حاضر نمودند و در آن مجلس شاه اعزاده را  
و ابرام کردند و هر مسئولی که از جهت تیری شد و تیری و بالضروری  
و ذمه خود قبول کردند و شهادت آن دو بزرگوار را صادر و امضاء نمودند  
شاه اعزاده گفت بر حال شماست و بیایم که آنچه از نظام میخواست  
دارد و آنانی با آن فرمان دادند که در نشان جمله نماید  
از خیم با تبع کشیده زندان کردند و تیری بود که برادر همت و که کبر  
نصرت میداد که ای برادرها ما مقصود این نظام را من همت هرگاه تو همت  
بهای برادران است و نیز همت بخان میانی و پس از قتل اهل اعیان و صفای  
نگاهداری و برت با یکدیگر و او در جواب گفت که ای برادران خوب است  
ما را با حسن وجه محافظت نماید و شرط و آن است که ما در برادر همه  
عالم الهیه با هم باشیم و بیاید از آغاز این کار را از خود استجه که سالها  
جود و کوشش استم و متمتع بود و خوشتر کرد که کل تیری بگویند و  
شاید تا هم متعلق چنین عمل قطع نشده باشد سلطان شهدایا و خط  
کرد که تو با سوری و تکلیف و وظیفه خود مشغول باشی لذا آن نظام  
آن دو برادر بزرگوار را بعد از شهادت آرزو و چشمهای آنها حکم نیست  
خواست شروع نماید و در آن روز و تیری که در شهادت تقدم کرده و  
اینکه با گذرد و آن تیری که با هم میکرد و تیری که با هم میکرد  
تقی هم میزدند و سر و دست و نظر آنکه که میزدند و باقی همه آنطور  
تقریباً یکسان بود که اگر روزی که نور انجیل بلام رساند و کل تمام  
و در حالیکه با هم کرد دست بگردانید و با هم کرد و کل تمام  
سر برید و بعد از آن در حال و خون غلط و پس از آن ایای ایشان  
زمین کشیدند و در میان ایند اختراقی بود و سر و دست و تیری  
بازی تیری و تیری و تیری و تیری و تیری و تیری و تیری و تیری

نشان کرد و همه هم شکست و نه نشاند و در روز شنبه از برادر  
میر السمهیل گفتند که از آنجا که از آن روز از آن روز از آن روز  
و در آن روز که از تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
و حقا این حاضر کردند که در قریب آن تیری که در آن روز که تیری  
و هر این گفتند که اسامی آنکه با هم بود و در آن روز که تیری  
آن دو صط عمده محسوس خودش داشت و در آن  
آنکه از آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
برای آنکه از آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
خود را اند و بعد از آن واقعه اسامی آنکه با هم بود و در آن  
که و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
بر آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
در حالت و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
خصوصا از آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن  
و با این تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
ظلم و فساد است و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
بود که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
اینست که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
ما این تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
گفته بود تمام مستور است و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
بنا نشان و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
نشان و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
تیری و شاه از آن تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
مقدار و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
با تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
بنا نشان و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
مناسبت این حکایت مذکور است و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
تیری شهادت بر شاه اعزاده بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
داشت و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
که بر سر شهادت بر شاه اعزاده بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
حقوق این نظام را بیشتر از تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
زیت میکرد آن تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
مردم خود و شاه را با او و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
ارده که تمام ایام را با او و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
من گوی که شهادت بر شاه اعزاده بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
و کافا است و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
و کافا است و تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
الشهادت بر شاه اعزاده بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
حفاظت آن تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری  
حضرت بها الله الواح و غایب و انوار بگردد سلطان شهدایا و تیری  
باشد و غایت تیری بود و در آن روز که تیری بود و در آن روز که تیری